



مفهوم عدالت، اساسی ترین مفهوم در فلسفه اخلاق، سیاست و حقوق است. پرسش های گوناگونی که درباره رفتار و شیوه درست زندگی در سطوح فردی، جمعی و سیاسی و درستی عملکرد افراد و یا صاحب منصبان و آنچه درباره حقوق و تکالیف فرد و ماهیت سیاست های اقتصادی و اجتماعی دولت ها مطرح می شود، همگی در ذیل مفهوم کلی عدالت قرار می گیرد. همچنین ایجاد تعادل میان غایات و اهداف زندگی انسان مانند شادی، رفاه، فضیلت، معرفت و ... و نیز ایجاد موازنه میان خواست ها و غایات خصوصی و عمومی و بالاخره بهره برداری متعادل از ثروت و شیوه توزیع آن، جزئی از بحث عدالت به شمار می روند. با این حال مبحث عدالت، مبحثی صرفاً نظری نیست، بلکه اساساً معطوف به عمل می باشد؛ بر این اساس می توان گفت، که از این حیث موضوع اصلی آن تعیین ملاک برای داوری درباره اعمال متقابل آدمیان در سطوح و حوزه های گوناگون است. (1)

مفهوم عدالت هنگامی در تصور آدمی شکل می گیرد، که پرسش از به زیستی در اندیشه او نمود یابد. زندگی بهتر در سطوح فردی و جمعی متضمن مفهومی از عدالت است. (2) بر این اساس نظریه عدالت قلب هر نظریه سیاسی است. و اگر ما دیدگاهی روشن و تئوری مدونی در باب عدالت نداشته باشیم، بدیهی است، که سیاست و نظریه های سیاسی ما هم از عمق کافی برخوردار نخواهد بود. (3)

هر اندیشه ای که در دوره ای نمود می یابد، بر اساس یک مبانی تئوریک و در فضای عقلانی آن دوران شکل می گیرد. دکتر سروش نیز در فضای فکری امروز که همان مدرنیته است به تفکر می پردازد. لذا مواجهه با سنت و بازخوانی آن و تولید دانش در جهان اسلام را از زاویه فکری حاکم وجه همت قرار می دهد. بر این اساس در فهم رابطه میان عدل و دموکراسی در اندیشه دکتر سروش این نکته را می توان مورد توجه قرار داد، که وی با اتکاء به عقلانیت مدرن به بازخوانی سنت، می پردازد؛ تا از این طریق فهمی نو از دین ارائه دهد که برای امروز ما کارکرد داشته باشد. لذا عدالت در اندیشه دکتر سروش با اتکاء به عقل مدرن استوار گردیده است. این نکته مبحث عدالت را در اندیشه وی، به بحثی عقلی منفک از دین تبدیل کرده است.

حال با توجه به این رویکرد، می توان بر اساس عقل هر زمانه، عدالت آن زمانی داشت.

اما پیش فرض های دکتر سروش بر دو پایه استوار است. از یک سو مذهبی است؛ و از سوی دیگر متکی بر عقلانیت مدرن می باشد. یعنی معرفت دینی که برای دکتر سروش اهمیت فراوانی دارد، حاصل فهم کتاب، سنت و تاریخ زندگی پیشوایان است. این معرفت، دانشی مصرف کننده است. لذا از دانش ها و داده های علمی هر عصر بهره می برد. با تغییر در فهم های برون دینی، فهم دینی نیز متحول می شود. دکتر سروش این ادعای خود را با روش پوپر به اثبات می رساند. او معتقد است؛ این اصل که هر فهم دینی به فهم بیرونی متکی است، اصلی ابطال پذیر است. یعنی یک نمونه از فهم دینی در کتاب و سنت وجود ندارد که برای فهمیدنش حاجت به اندیشه های بیرونی نباشد. یافتن موردی، به ابطال این اصل می انجامد. گاهی تصور می شود، که فقط تحول فهم دینی منوط به تحول فهم های بیرونی است؛ در حالی که باید دانست که ثبات فهم دینی نیز در گرو ثبات فهم بیرونی است. یعنی فهم دینی به طور کامل متکی به فهم بیرونی می باشد. (4) با توجه به این مقدمه به درک رابطه تعاملی میان عدل و دموکراسی در اندیشه دکتر سروش می پردازیم.

تعریف عدالت و زاویه نگرش به آن

دکتر سروش بر آن اعتقاد است که مسلمانان باید شیفتگان عدالت باشند. عدالت زیربنای اخلاق و احسان روبنای آن می باشند. یعنی می توان گفت، که اخلاق در حدفاصل میان عدالت و احسان قرار دارد. در این صورت اگر مسلمانان نمی توانند به احسان برسند، حداقل باید برای تحقق عدالت در جامعه کوشا باشند. (5) لذا باید عمل عادلانه را بر نظریه ای از عدالت استوار کرد.

دکتر سروش معتقد است که با دو شیوه می توان در باب عدالت نظریه پردازی کرد. یکی شیوه «پیشینی» و دیگری شیوه «پستی» می باشد. اگر به مفهوم عدالت، با تکیه بر بدیهیات عقلی و آنالیز مفهومی و به شیوه های ما قبل تجربی نگاه کنیم؛ شیوه پیشینی در پیش گرفته ایم، که حاصل آن، عدالت در مقام ادای دین یا ایفای حقوق می باشد. راه دوم یک شیوه عامی است که فقط عدالت را در بر نمی گیرد، بلکه نمونه های برجسته پارادایم گیس «paradigmcase» است، که برای همه مسایل، نظریه و راه حل ارائه می دهد. آنگاه آن راه حل را می توان تعمیم داد و از دل آن یک نظریه عام به دست آورد. به این معنا، یک یا چند بی عدالتی را شما در نظر می گیرید، که اجمالی و مسلم می باشند، آنگاه نظریه ای می دهید، که در نظریه شما آن بی عدالتی ها، اولاً به منزله بی عدالتی به رسمیت شناخته شده باشند؛ ثانیاً نظریه شما آنها را از بیخ و بن برکنده و طرد نماید. پس از آن، انسجام درونی و تعمیم می دهید و از دل آن یک نظریه کلی و عام به دست می آید. (6)

دکتر سروش از دو روش جهت نظریه پردازی درباره عدالت بهره می برد. یکی از روش پیشینی که به رای قدما مبنی بر این است که، عدالت، عبارتست از ایفاء و استیفای حقوق. در روش دیگر، از لوازم و پیامدهای عمل و رفتار که منجر به صدق می شود، جهت نظریه پردازی پیرامون عدالت بهره می برد.

وی معتقد است که، پاره ای از رفتار و ساختارها، آشکارا عادلانه یا غیرعادلانه هستند. یعنی شما اگر بپرسید که «خیانت کردن به کسی کار عادلانه ای به حساب می آید یا غیرعادلانه» بدون تردید و بی درنگ به شما پاسخ

خواهند داد، غیر عادلانه است. اگر بپرسید که «یک قاضی بدون تحقیق درباره یک متهم، حکمی صادر کرده است، چگونه رفتاری انجام داده؟» بی درنگ پاسخ می دهند، رفتاری غیرعادلانه انجام داده است. اجمالاً می توان گفت: بین عدالت و صدق رابطه ای وجود دارد. دکتر سروش در این زمینه اظهار می دارد، «ادب صدق و ادب عدل روی هم می افتند و بر هم منطبق می شوند. آدابی را که ما برای کشف صدق بکار می بریم، درست همان آدابی است که اتفاقاً آداب عادلانه می نامیم.» (7)

نتیجه این رابطه، این است، که عدالت زمینه ای را بوجود می آورد تا داوری عقلانی به نحو صحیحی صورت بپذیرد. در این تعریف انسان عادل شخصی است که زودتر به گزاره های صادق می رسد و حق را بهتر و راحت تر کشف می کند؛ چون عقل او در مقام داوری رها و آسوده است. بر این اساس روش می شود که آداب عدالت همان آداب صدق است. عادل ترین شخص، نزدیک ترین و بهترین دست رسی را به صدق دارد؛ چون آزادترین عقل را دارد. لذا تشخیص حق و پذیرفتن حق برای او آسان تر است. (8)

دکتر سروش این زاویه نگرش به عدالت که منبعث از آثار و لوازم رفتار آدمی است، را قابل انطباق با امور اجتماعی می داند به صورتی که اگر پرسیده شود که قبح استبداد در چه مسأله نهفته است؟ می توان چندین دلیل بر آن اقامه نمود، که اولاً حق مردم تضییع می شد. ثانیاً مانع رسیدن صدق می شد. یعنی در یک نظام استبدادی، به سختی می توانیم امور صادق را کشف کنیم، چون مسیر آن بسته و راه تحصیل آن امکان پذیر نیست. یا به طور مثال در جواب سؤال، حسن آزادی در چه نهفته است؟ باید گفت، حقی از حقوق آدمی است؛ انسان حق دارد که آزاد باشد. دلیل دیگری نیز می توان آورد، مبنی بر این که در محیط آزاد دسترسی ما به صدق بیشتر و راحت تر خواهد بود. بر این اساس آزادی به عنوان یکی از اساسی ترین لوازم عدالت است، دقیقاً نیکی اش به خاطر این است، که دسترسی انسان را به صدق آسان تر می کند. (9)

حال باید این مسأله مهم را در نظر داشت؛ که رابطه میان مذهب، اخلاق و عدالت، در تاریخ چنان تثبیت شده، که گاه تصور می شود، که بدون مذهب، اخلاق و رفتار درست و عادلانه ممکن نیست. بر این اساس تنها با تایید الهی است که مسئله یا عملی عادلانه، نیکو و درست است؛ یعنی اعمال فی نفسه و ذاتاً عادلانه و نیکو نیستند. در اینجا مشکلی نهفته است که باید فلسفه آن را توضیح داد. مسأله این است که چرا خداوند برخی اعمال را در مقابل برخی دیگر تایید می کند. آیا این تایید خودسرانه است، یا این که مبانی ذاتی برای حسن و قبح اعمال وجود دارد، که از اراده خداوند مستقل هستند؟ از همین جا بود که مبحث اخلاق و عدالت از مذهب استقلال یافت و فلاسفه به جستجوی ملاکی مستقل از اراده خداوند برای عدالت در عرصه اخلاق، سیاست و حقوق پرداختند. به عبارت دیگر بحث عدالت در مفهوم کلی آن عقلانی شد. حتی برای آن که حسن و عدالت خداوندی قابل تصور باشد، نیاز به ملاکی عمومی پدید آمد. (10)

این ملاک عمومی، همان عقلانیت (عقل) است؛ که به سروش اجازه این ادعا را می دهد که، «عدالت یک امری عصری و ما در هر دورانی، درکی از عدالت داریم.» با این مسأله سروش خط تمایز خود را از درک دینی روشن می نماید. به خصوص با آنانی که می گویند ما مسلمانیم و اگر می خواهیم زیر چتر عدالت زمانه زندگی کنیم، تعریف این عدالت را دین در اختیار ما گذاشته است. در حالی که سروش معتقد است که «ما یک تعبیر فراتاریخی از عدالت نداریم. اینکه پیامبر اسلام مردم را از ظلم به عدل فرا می خواند، منظور ظلم زمانه و عدل زمانه بود.» (11) وی بر آن است که پیامبران و ادیان به دنبال ارائه تعریف نیستند و قرآن اگر چه از عدل سخن می گوید، اما تعریف آن را به فهم عرفی و می گذارد. به عنوان مثال، فقه که تجلیگاه عدل اسلامی است، نمونه کامل اصناف نابرابری

ها می باشد. این نابرابرها برآمده از ذائقه مردم آن زمان و تصویر آنان از عدالت بوده است. به صورتی که زنان دوره صدر اسلام هیچگونه اعتراضی نسبت به این نابرابرها از خود نشان نداده اند. یعنی فهم زنان در خودشان همان چیزی بوده که در احکام فقهی آمده است. مسایل دیگر همچون بردگان و احکام فقهی آن نیز به همین منوال بوده است. (12)

این زاویه نگرش به دکتر سروش اجازه می دهد، تا دو مقوله مهم را در کنار هم قرار دهد. مقوله عقل مدرن، چون او قائل به این مسأله است که آدمی باید با توجه به عقلانیت حاکم بر زمان خود به تفکر بپردازد. زندگی، رفتار و مسایل خود را با توجه به آن عقلانیت حل نماید. مقوله بعدی، تست جهت انطباق با عقلانیت مدرن را می گشاید. تئوری عدالت، نمونه واضحی از این تلاش دکتر سروش می باشد.

یکی از مشکلات تئوری پردازی سروش، همان چالش همیشگی میان دین و عقلانیت مدرن می باشد. عقلانیت مدرن، سکولار و دنیوی و دین - به اذعان سروش - اخروی می باشد. بر این اساس احکامی که در علم اخلاق جاری است یا دنیوی دنیوی است، یا اخروی اخروی می باشد. سروش معتقد است، که یک علم اخلاقی که جامع هر دو وجه باشد، نمی تواند شکل بگیرد. این مسأله نه تنها هیچ مشکلی برای علم اخلاق ایجاد نمی کند، بلکه آن را تواناتر و چالاک تر می کند و پاره ای از غل و زنجیرهای نابه جا را از دست و پای او برمی دارد. علم اخلاقی دنیوی یعنی علم اخلاق که خادم نیازهای اخلاقی زندگی این جهانی ما باشد (13). عدالت خواهی البته یک ارزش اخلاقی نیست؛ اما دو چیز را باید از یکدیگر تفکیک کرد. ما به منزله یک انسان، خواه دین دار یا غیر دین دار، با دلایل و مبانی ای که خود داریم، از منظر اخلاقی باید عدالت خواه باشیم. اما این که خود عدالت چیست و آیا ارزشی از ارزش های اخلاقی است یا نه، محل اختلاف کثیری از علمای اخلاق و فیلسوفان اخلاق می باشد. فیلسوفان سیاست امروزه معتقدند که عدالت یک ارزش اخلاقی محسوب نمی شود.

اما آنچه دکتر سروش در پی آن است و سبب می شود که عدالت را بر محور عقل نماید و از دین جدا کند، همان تحقق عدالت در عرصه اجتماعی است. وی بر آن است؛ که اگر شما به خاطر یک ملاحظه دینی که اخروی می باشد، کسی را در این جهان از حق محروم ساخته و بیان دارید که، از این حق در این دنیا صرف نظر کن، در عوض در آن دنیا به حق خودت خواهی رسید، این همان عدالت ناممکن است. ما اگر عدالت را تعریف می کنیم فقط و فقط باید مصالح دنیوی حقوق این جهانی را در نظر بگیریم. (14) بنابراین اگر تعریف عدالت، ایفاء و استیفای حقوق آدمیان باشد، باید آن را در این جهان چنان تعریف کنید که هیچ ملاحظه ای غیر این جهانی آن حقوق را از میدان به در نکند. هیچ ملاحظه اخروی به هیچ عنوان جلوی این برابری های نایستد؛ و به اعتبار این که این نابرابری در جای دیگر و وقت دیگر جبران خواهد شد، تحمیل نابرابری نکند. غیر از این امر مطلقاً بی عدالتی است و این همان عدالت ناممکن است. این مسأله به لحاظ تئوریک، مخصوصاً در عالم دینداران فوق العاده مهم است. دینداران به خاطر این که دغدغه هر دو زندگی را دارند و می خواهند این جهان و آن جهان آباد باشد، گاهی به ورطه این مغالطه و این اشتباه می افتند. (15) از نظر طلب کنندگان هر دو جهان در صورت تعارض دو جهان، عالم ماده است که باید قربانی عالم معنا شود.

یکی از تلاش های مهم دکتر سروش تئوری پردازی درباره عدالت و انطباق آن در عرصه اجتماعی است. لذا او دموکراسی را به عنوان مهم ترین روش تحقق عدالت می داند. زیرا وی بر آن است؛ که عدالت عبارتست از ایفاء و استیفای حقوق آدمی. در آن صورت آزادی هم که یکی از حقوق آدمیان است، در کنار سایر حقوق و در دل عدالت جای می گیرد. (16) حال اگر دموکراسی را فرصت شهروندان یک کشور برای مشارکت آزادانه در تصمیم های سیاسی بدانیم؛ در آن صورت مؤلفه های مقوم آن عبارت خواهند بود، از اصول آزادی، برابری، برادری، رضایت عامه، حاکمیت قانون، حاکمیت مردم و (17)

در این جا دو نکته را در مورد آزادی، برابری و برادری مد نظر قرار گیرد. اول اینکه این سه مقوله آرمان یا اموری یکسره مجزا از یکدیگر نیستند. تحقق هر یک از آنها تا حد معینی منوط به تحقق دوتای دیگری است. آزادی بدون برقراری حد معینی از برابری و برادری به دست نمی آید. دوم آن که این سه مؤلفه هر یک مستقل از دیگری دنبال نمی شوند، و هیچ کدام از آنها را نمی توان به دوتای دیگر کاهش داد. هر کدام با دیگری دارای رابطه است و تحقق هر یک وجود و تحقق دیگری را تا حد معینی، طلب می کند. البته تحقق هیچ کدام به معنای تحقق یا تأمین آن دوتای دیگر در همان حد و اندازه نیست. (18)

دکتر سروش بر آن است؛ که اگر آزادی را با برابری تعریف کنیم یا دست کم یکی از لوازم عدالت و برابری بدانیم، آن گاه برابری در آزادی ها و در فرصت های مساوی، باز هم از اجزاء و مؤلفه های عدالت خواهد بود. بنابراین حداقل از منظر تئوریک شاید تکلیف این دو مفهوم در کنار هم نسبتاً روشن باشد. یعنی به هیچ وجه نمی توان گفت که عدالت از آزادی می کاهد یا آزادی تیغ عدالت را کند می کند. این دو در همزیستی بسیار مسالمت آمیز با هم قرار دارند. حتی می توانیم بگویم که نسبت آنها نسبت میان کل و جزء است؛ یعنی عدالت یک کل است که آزادی یکی از اجزای آن محسوب می شود و یک حاکم عادل، حاکمی است که به حکم عدالت باید آزادی هم بدهد. عدالت در صورتی که آزادی نباشد ناقص است. (19)

اگر چه دموکراسی به معنای آزادی نیست؛ اما شالوده و پیش شرط وجود و فعلیت یافتن آن می باشد. در مجموع، دموکراسی زمینه برخورد فعال فرد با دیگران را فراهم می آورد. در حوزه های عمومی و نهادهای اداره امور جمعی، فرد با نقطه نظرات، امیال و خواست های دیگران، نه به صورت یک ناظر یا شنونده بی طرف بلکه به صورت یک طرف درگیر، روبرو می شود. بر این اساس، کارکرد دموکراسی فرد را بیش از پیش آزاد می گذارد تا بر مبنای قضاوت ها و داوری های شخصی خود به فعالیت و برخورد ادامه دهد. لذا بر اساس این مسایل در درک از عدالت، دموکراسی همان اعتبار و ارزش مؤلفه های سه گانه آزادی، برابری و برادری را دارد. اگر تحقق این مؤلفه های سه گانه به فرد توانایی رویکرد به امور را از موضعی آزاد و برابر و همبستگی با دیگران می بخشد، وجود دموکراسی زمینه بازی را برای درک اخلاقی انسان از امور و برخورد به مسایل از آن مبنا فراهم می آورد. (20)

حال باید ببینیم که طرح دکتر سروش برای این که مسلمانان بتوانند در زیرچتر زمانه قرار بگیرند، چه می باشد؟ دکتر سروش معتقد است؛ در هر حکومت دموکراتیک، سه مرحله، نصب، نقد و عزل وجود دارد. شما حاکم را نصب می کنید، بعد باید بتوانید او را نقد کنید و پس امکان عزل او هم باید وجود داشته باشد. برای این که بخواهیم این سه مرحله را داشته باشیم، باید یک تئوری قوی عرضه کنیم. در ابتدا باید این تصور به وجود آید، که ما می توانیم به خودمان حق نصب بدهیم. مرحله بعدی، که بسیار حائز اهمیت است، مرحله نقد است. شما

کسی را که اجیر یا وکیل می کنید، او را رها نمی کنید و می توانید را نقد کنید. این حق نقد را هم شما از پیش خود دارید، همانطور که حق دفاع از خویشتن یک اصل اولیه است؛ حق نقد نیز از اصول اساسی انسان می باشد. منتها نقد کردن هم یک جایگاهی لازم دارد. از هیچ جا که نمی شود نقد را شروع کرد، در هیچ جا که نمی شود ایستاده؛ باید بدانیم که جایگاه ما کجاست؟ اینجاست که به یک دستگاه فکری دقیق و مشخص احساس نیاز می شود. (21)

مرحله سوم، در یک حکومت دموکراتیک فرد باید بتواند حاکم را عزل نماید. این مسأله برای پویر آنقدر اهمیت داشت، که دموکراسی را بر اساس آن تعریف می کرد. دغدغه دکتر سروش، این است که ما امروز چگونه سیستمی را باید طراحی کنیم که عدالت امروزی در آن تحقق یابد. آن سیستم عبارت است، دموکراسی مینی مال می باشد. اگر در یک جامعه تنوع دینی و تنوع عقیده ای به صورت حداکثری باشد، البته به مینی مال دموکراسی احتیاج است. همچنین باید بگویم که این با حضور لیبرال دموکراسی است، که اندیشه دینی با یک چالش جدی روبه رو می شود. اما مسأله کنونی لیبرال دموکراسی نیست. ما بیشتر از آن که بخواهیم به دنبال دموکراسی لیبرال باشیم باید به دنبال دموکراسی مینی مال برویم. چرا که دموکراسی مینی مال اگر چه در نام کوچک است، اما در معنا بزرگ است.

در این دموکراسی، محقق، آزاد، انسان ناقد و حاکم بر سرنوشت خود وجود دارد. در این دموکراسی عدالت تحقق می یابد، به صورتی که تمام خواست ها، معتدل و مشروع به حساب می آیند. ما اگر به این مقدار از دموکراسی برسیم به نظر دکتر سروش فتح بزرگی را کسب کرده ایم. (22)

بر این اساس، درک از عدالت، دموکراسی همان اعتبار و ارزش آرمان های سه گانه آزادی، برابری و برادری را دارد. بنابراین در رابطه با مقوله عدالت، دموکراسی از اهمیتی دو گانه برخوردار است. از یک سو برقراری عدالت بدون تعمیق دموکراسی امکانپذیر نیست. از سوی دیگر، پویایی دموکراسی، اصلی ترین ضامن هوشیاری اخلاق انسان در یک شرایط آرمانی و عادلانه است. دموکراسی، فرد را همچون یک عنصر پویا و خلاق درگیر امور جمعی و مسایل و مشکلات دیگران می کند. در یک نظام دموکراتیک هر کس در برابر سرنوشت خود و دیگران مسئول به حساب می آید. (23)

به نظر دکتر سروش دموکراسی مینی مال در شرایط فعلی جامعه، زمینه تحقق دموکراسی حداقلی را در جامعه ایجاد می کند. از نظر او این ابتدای راه است؛ یعنی نظام دموکراتیک در جامعه ای که فرهنگ دموکراتیک در آن نهادینه است، نمود می یابد. لذا به اعتقاد سروش، اگر بخواهیم در جامعه فرهنگ دموکراتیک، که به عدالت نزدیکتر است، نهادینه شود، ناگزیریم، که از دموکراسی حداقلی آغاز کنیم تا دموکراسی بطور تاریخی در فرهنگ آن جامعه ریشه بدواند و به دموکراسی ماکسی مال نایل شویم. بر اساس این رویکرد می توان بطور واضح رابطه تلازمی میان عدالت و دموکراسی را درک کرد. بصورتی که بهترین و کوتاه ترین مسیر در جهت تحقق عدالت، برپایی نظام دموکراتیک می باشد.

دکتر سروش بر آن اعتقاد است که مسلمانان باید شیفتگان عدالت باشند. عدالت زیربنای اخلاق و احسان روبنای آن می باشند. یعنی می توان گفت، که اخلاق در حدفاصل میان عدالت و احسان قرار دارد.

دکتر سروش از دو روش جهت نظریه پردازی درباره عدالت بهره می برد. یکی از روش پیشینی که به رای قدما مبنی بر این است که، عدالت، عبارتست از ایفاء و استیفای حقوق. در روش دیگر، از لوازم و پیامدهای عمل و رفتار که منجر به صدق می شود، جهت نظریه پردازی پیرامون عدالت بهره می برد.

سروش معتقد است که «ما یک تعبیر فراتاریخی از عدالت نداریم. اینکه پیامبر اسلام مردم را از ظلم به عدل فرا می خواند، منظور ظلم زمانه و عدل زمانه بود.»

یکی از تلاش های مهم دکتر سروش تئوری پردازی درباره عدالت و انطباق آن در عرصه اجتماعی است. لذا او دموکراسی را به عنوان مهم ترین روش تحقق عدالت می داند. زیرا وی بر آن است؛ که عدالت عبارتست از ایفاء و استیفای حقوق آدمی.

دکتر سروش معتقد است؛ در هر حکومت دموکراتیک، سه مرحله، نصب، نقد و عزل وجود دارد. شما حاکم را نصب می کنید، بعد باید بتوانید او را نقد کنید و پس امکان عزل او هم باید وجود داشته باشد. برای این که بخواهیم این سه مرحله را داشته باشیم، باید یک تئوری قوی عرضه کنیم.

به اعتقاد سروش، اگر بخواهیم در جامعه فرهنگ دموکراتیک، که به عدالت نزدیکتر است، نهادینه شود، ناگزیریم، که از دموکراسی حداقلی آغاز کنیم تا دموکراسی بطور تاریخی در فرهنگ آن جامعه ریشه بدواند و به دموکراسی ماکسی مال نایل شویم.

پی نوشت ها :

- [1] - بشیریه، حسین، «دیباچه ای بر فلسفه عدالت»، مجله ناقد، س اول، ش اول، اسفند 82، ص 11 = الف.
- [2] - همان، ص 12.
- [3] - سروش، عبدالکریم، «رابطه عدل و صدق»، روزنامه یاس نو، س اول، ش 166، مهر 82، ص 8.
- [4] - سروش، عبدالکریم، قبض و بسط تئوریک شریعت، (تهران، صراط، 1379) ص 157 - 160.
- [5] - سروش، عبدالکریم، «عقل و آزادی در اندیشه اسلام»، روزنامه همشهری، 10/6/81، ش 109 - 2827، ص 16.
- [6] - سروش، عبدالکریم، «رابطه عدل و صدق»، روزنامه یاس نو، سال اول، مهر 82، شماره 166، ص 8.
- [7] - همان، ص 8.
- [8] - همان، ص 8.
- [9] - همان، ص 8.
- [10] - الف در صفحه 1، ص 12.
- [11] - سروش، عبدالکریم، «روشنفکری دینی و دموکراسی مینی مایستی»، روزنامه شرق، شهریور 83، ش 275، ص دوم، ص 18.

- [12] - همان، ص 18.
- [13] - سروش، عبدالکریم، «عدالت ممکن»، روزنامه یاس نو، ش 279، س اول، ص 7 = ب.
- [14] - همان، ص 7.
- [15] - همان، ص 9.
- [16] - همان، ص 9.
- [17] - بیات، عبدالرسول و دیگران، درآمدی بر مکاتبات و اندیشه های معاصر، فرهنگ واژه ها، (قم، مؤسسه فرهنگ و اندیشه دینی، 1381) ص 275 - 270.
- [18] - محمودیان، محمد رفیع، اخلاق و عدالت، (تهران، طرح نو، 1380) ص 152 - 151 = ج.
- [19] - ب در صفحه 7، ص 7.
- [20] - ج در صفحه 9، ص 16.
- [21] - سروش، عبدالکریم، «روشنفکری دینی و دموکراسی مینی مال»، روزنامه شرق، سال دوم، شهریور 83، شماره 275، ص 18.
- [22] - همان، ص 18.
- [23] - محمودیان، محمد رفیع، اخلاق و عدالت، (تهران، طرح نو، 1380)، ص 162.